



Study of Behavior and Behaviorism in Wittgenstein's Thought

Received date: 2020.05.16 Accepted date: 2020.07.12

PP. 17-30

DOI: [10.22034/jpiut.2020.39799.2556](https://doi.org/10.22034/jpiut.2020.39799.2556)

Morteza Afsahi (corresponding author)

PhD Candidate of Philosophy, University of Tabriz, Tabriz, Iran.
smo.afsahi@gmail.com

MohammadReza Abdollahnejad

Associate Professor of Philosophy, University of Tabriz, Tabriz, Iran
abdollahnejad@tabrizu.ac.ir

Mahmoud Soufiani

Assistant Professor of Philosophy, University of Tabriz, Tabriz, Iran
m.sufiani@yahoo.com

Abstract

In this article, we will deal with Wittgenstein's view concerning the nature of mental states. As we know, Wittgenstein's position in this respect has been regarded by some of his commentators as something like behaviorism. In order to assess their claims, we will first turn to behaviorism in modern psychology as well as philosophical behaviorism, and then state Wittgenstein's own position about behaviorism by emphasizing on the point that, on Wittgenstein's view, "mental phenomena are neither reducible to, nor totally separable from, their bodily and behavioral expressions."

Keywords: behavior, behaviorism, mind, the inner, language, grammar.

It is usually said that J. B. Watson established behaviorism in psychology during the 1910s. He criticized the psychology based on introspection that W. Wundt on the Continent and E.B Titchener and William James in the USA defended it and repudiated the prevailing view that psychology is the study of consciousness. Instead, Watson asserted that the subject matter of psychology is the behavior of the human being. What made behaviorism powerful and interesting in that time was this conception that psychology like other natural sciences is regarded as an objective science and subject matter of its study is whatever is observable, namely behavior of the human being. Thereafter, we see the advent of philosophical behaviorism that primarily was the result of the need to show the appropriate reaction to Cartesian dualism and also the result of logical positivism's notion concerning the meaning of every sentence that generally depends on observable situations in which an in question sentence can be verified. Since introspective method is internal, private and subjective, the behaviorist philosophers criticized it. More or less, some scholars have regarded Wittgenstein's view concerning nature of mental states close to the behaviorism.

One of the most important discussions that has caused somebodies treat Wittgenstein's view compatible with behaviorism is discussion of private language argument that 243-363 of *Philosophical Investigations* deals with it. According to a behaviorist, all of mental states must be public states and since result of discussion of private language argument is that private language is impossible and the only possible language is public language, practically, private language argument confirms behaviorism. (Though Wittgenstein himself has not confirmed behaviorism.). By private language argument, Wittgenstein wants to remind the proper use of distinction between the inner (= mental process) and the outer (= behavior) in order not to over- emphasize introspection on nature of mental and psychological concepts and always to consider that "An inner process stands in need of outward criteria". Wittgenstein agreed to some views of behaviorists. Like behaviorists, he realized the need of an appropriate reaction to Cartesian dualism and he repudiated the traditional philosophical conception of the inner. Also like behaviorists, he denied that study of human psychology is based on introspection. Moreover, Wittgenstein like behaviorists maintained that language-learning is founded by brute training, and a variety of natural forms of behavior and reactions. What Wittgenstein intended to was the *grammar* of expression or manifestation of the inner. And according to his view, "A verbal utterance which constitutes the expression of an inner state, etc. is *also* a kind of behavior; but it is not *only* a kind of behavior". In other words, psychological predicates have their genuine meaning only if they predicate human being- (a psychophysical unity)- not only to body or to mind. (for example, we always say ' he sees' not ' his brain sees'). Also, according to most commentators, a Wittgenstein's contribution to studies on philosophy of mind is to regard first-person psychological utterances as *expressions* or *manifestations* of the inner, not as 'genuine propositions'. In short, as a conclusion, since Wittgenstein himself does not confirm the behaviorism, and in view of his most famous commentators (i.e. Kenny, Hacker and Glock) have called him a non-behaviorist, between behaviorism and non-behaviorism, we can include Wittgenstein in latter; but if anyway, we want regard him as a behaviorist, we must attribute the term 'behaviorism' cautiously to him and always recollect that his behaviorism is not an ordinary and straightforward one.

References

- Arrington, R. and Glock, H. (1991) *Wittgenstein's Philosophical Investigations: Text and Context*, London, Routledge.
- Johnston, P. (1993) *Wittgenstein: Rethinking the Inner*, London, Routledge.
- Lowe, J. (1392) *An Introduction to the Philosophy of mind*, trans. A. Gholami, Tehran: Nashre Markaz. (in persian)



مجله علمی پژوهش‌های فلسفی دانشگاه تبریز

سال ۱۴ / شماره ۳۳ / زمستان ۱۳۹۹

بررسی رفتار و رفتارگرایی در اندیشه ویتگنشتاین

مرتضی افصیحی (نویسنده مسئول)

دانشجوی دکتری فلسفه، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

smo.afsahi@gmail.com

محمد رضا عبدالله نژاد

دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

abdollahnejad1354@gmail.com

محمود صوفیانی

استادیار گروه فلسفه، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

m.sufiani@yahoo.com

چکیده

در نوشتار حاضر برآنیم تا به یکی از وجوه فلسفه ذهن، یعنی بحث از سرشت حالات ذهنی، از نگاه ویتگنشتاین بپردازیم. کم و بیش، موضع و ایستار ویتگنشتاین پیرامون این بحث را، به دیدگاه رفتارگرایی نزدیک دانسته‌اند. برای بررسی چند و چون این امر، نخست شمه‌ای درباره مکتب رفتارگرایی در روان‌شناسی نوین بیان می‌کنیم و سپس به رفتارگرایی فلسفی نظری می‌اندازیم و به برخی از آراء فیلسوفان مهم در این باب اشاره می‌کنیم. در ادامه، موضع ویتگنشتاین را نسبت به رفتارگرایی بیان می‌داریم و این مهم را نشان می‌دهیم که از منظر ویتگنشتاین، «پدیده‌های ذهنی را نه می‌توان به حالات جسمانی یا رفتاری شان فرو کاست و تقلیل داد (تقلیلی که رفتارگرایان انجام می‌دهند) و نه می‌توان بالکل از آن‌ها [حالات جسمانی و رفتاری] جدا کرد و منفک ساخت» (انفکاک‌ی که دوگانه‌انگاران برقرار می‌کنند). پس از طرح و شرح این مباحث، در انتهای نوشتار، نتایج و رأی مختار خویش را در باب نسبت ویتگنشتاین و رفتارگرایی بیان می‌کنیم.

کلیدواژه‌ها: رفتار، رفتارگرایی، ذهن، امر درونی، زبان، گرامر

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۲۷

جسم آدمی، بهترین تصویر جان اوست.

لودویگ ویتگنشتاین

مقدمه

معمولاً گفته می‌شود واتسون (Watson) در آمریکا، در دهه ۱۹۱۰، مؤسس مکتب رفتارگرایی (behaviorism) در روان‌شناسی بوده است. «وی در واکنش به روان‌شناسی مبتنی بر درون‌نگری (introspection) وونت (Wundt) در قاره و تیچنر (Titchener) و جیمز (James) در آمریکا، این عقیده رایج که روان‌شناسی عبارت است از مطالعه آگاهی را رد کرد و در عوض اعلام داشت که «موضوع روان‌شناسی عبارت است از رفتار آدمی.» (Hacker, 1993: 97). به زعم وی، روان‌شناسی همانند سایر علوم طبیعی، علمی طبیعی و عینی به حساب می‌آید و مکتب رفتارگرایی نیز باید خودش را صرفاً به آنچه محصل و قابل مشاهده است، یعنی به رفتار، مشغول دارد. (همان). به بیان دقیق‌تر، آن مقیاس و قاعده‌ای که یک رفتارگرا بدان توجه دارد عبارت است از این که آیا می‌توان فلان یا بهمان رفتار آدمی را در قالب دو اصطلاح «محرک» و «پاسخ» تبیین کرد؟ (شکرکن و دیگران: ۱۳۷۲). رفتارگراها می‌خواستند همه پدیده‌های ذهنی - از جمله اندیشه، آگاهی و خودآگاهی را - بر اساس مانیفست‌اعلامی خویش، یعنی مطالعه علمی عینی مشاهده‌پذیر تبیین کنند. به عنوان مثال، از نظر واتسون، «تدیشیدن، چیزی بیش از حرف زدن با خود، یعنی رفتار - واژه زیر صدایی نیست... [یا] حتی غریب‌تر، وی بر آن بود که کر و لال‌ها که به وسیله زبان اشاره صحبت می‌کنند، در تفکرشان، از همان پاسخ‌های اشاره به کمک دست استفاده می‌کنند و حتی در رؤیاهای خود، با استفاده از این زبان اشاره دستی، با سرعت بالا با خودشان حرف می‌زنند.» (Hacker, 1993: 99). چنان‌که هرکر (Hacker) به ما می‌گوید، از این دست نمونه‌ها در آثار واتسون فراوان‌اند. تحلیل و ارزیابی و عیارسنجی این دیدگاه‌ها به لحاظ معرفتی، چیزی نبود که از عهده روان‌شناسان برآید و لذا این فیلسوفان بودند که وارد میدان شدند و وظیفه تحلیل و نقد و بررسی این دیدگاه‌ها را به عهده گرفتند.

رفتارگرایی فلسفی

پیش از پرداختن به رفتارگرایی فلسفی، نگارنده این سطور، ابتدا ذکر یک نکته را در این جا لازم می‌داند. می‌دانیم که به طور معمول، فیلسوفان در بحث از چیستی حالات ذهنی، به طرح دیدگاه‌های مختلف در این باره می‌پردازند و سپس موضع مختار خویش را پیش می‌نهند. دیدگاه‌هایی چون دوگانه‌انگاری، رفتارگرایی، کارکردگرایی، ماده‌گرایی (تحویل‌گرا و حذف‌گرا) و غیره یکی پس از دیگری مطرح می‌گردند و سپس نقاط قوت و نقاط ضعف هر یک بیان می‌شوند و بعضاً داوری‌هایی درباره شأن و عیار هریک از این دیدگاه‌ها صورت می‌گیرد. به عقیده نگارنده این سطور، عیار اعطایی فیلسوفان به این دیدگاه‌ها هرچه می‌خواهد باشد (تو خواه کمترین عیار را به دوگانه‌انگاری یا رفتارگرایی یا ماده‌گرایی و یا غیره بده)، یک فیلسوف جامع‌نگر و راستین، باید یک رفتارشناسی یا به بیان بهتر، یک فلسفه رفتار، صرف نظر از بحث مذکور و توفیق و شکست نگرش رفتارگرایانه در آن بحث داشته باشد. استدلالم برای این مهم این است که در بسیاری از عرصه‌های حیات انسانی، خاصه و مؤکداً سه قلمرو مهم اخلاق، حقوق و سیاست، که از نسبت‌ها و روابط و تقابلات آدمیان با یکدیگر قوام می‌گیرند، تنها چیزی که با آن رو به رو ایم و تنها چیزی که به ما ارائه می‌گردد (و به نمایش گذاشته می‌شود) و ما بایستی آن را مطالعه و بررسی کنیم رفتار آدمیان است. از این رو، دانش رفتار یا

رفتارشناسی و یا به بیان دقیق‌تر، فلسفه رفتار، چیزی فراتر از یک جزء کوچک در بخش چپستی حالات ذهنی در شاخه فلسفه ذهن که آن هم خودش باز یک محدوده از کل فلسفه است می‌باشد و به نظر نگارنده نوشتار حاضر، تجزیه و تحلیل گسترده و دقیق رفتار آدمی در همه ابعاد حضورش ناگزیر بر گرده فیلسوف است و هر فیلسوف به راستی مهمی بایستی فلسفه رفتار داشته باشد و یا دست کم بتوان موضع‌اش را در این باب مشخصاً از آراءش استخراج و استنتاج کرد. به عقیده من، صفحات افزون از شماری که ویتگنشتاین در باب رفتار آدمی قلمی کرد امری اتفاقی نبوده و نشان از اهمیت و گستردگی فراوان موضوع و اندیشه‌های وی در این زمینه دارد.^۲

و اما رفتارگرایی فلسفی. در دهه اول و دوم پس از جنگ جهانی دوم بود که نفوذ رفتارگرایی فلسفی به اوج خود رسید.^۳ این نفوذ عمدتاً حاصل سه چیز بود. اول نیازی که فیلسوفان در آن زمان بر لزوم واکنش درخور به دوگانه‌انگاری (dualism) احساس می‌کردند. دوم این انگاره پوزیتیویست‌های منطقی بود دایر بر اینکه به طور کلی معنای هر جمله بستگی به وضعیت‌های قابل مشاهده‌ای دارد که در آن وضعیت‌ها جمله مورد نظر مورد تحقیق یا تایید قرار می‌گیرد. و سوم این گرایش حاکم فلسفی بود که اکثر مسائل فلسفی ناشی از خلط زبانی و مفهومی است و اگر به کار تحلیل دقیق زبانی (به مثابه کار فلسفی) روی آوریم، این مسائل حل یا منحل می‌گردند. (چرچلند، ۱۳۸۶: ۴۷). همان‌طور که اشاره شد، رفتارگرایان در وهله اول، این انگاره حاکم را که با درون‌نگری (introspection) می‌توان حیات ذهنی را موثقاً شناخت، مورد حمله قرار دادند. رفتارگرایان علمی، بر این باور بودند که علم حالات ذهنی، صرفاً بایستی مبتنی بر شواهد عینی و تجربی و ناظر به گفتار و رفتار بارز آدمی باشد تا بتوان آن را آزمایش و روش مبتنی بر درون‌نگری را به دلیل اینکه امری درونی، خصوصی و سوپرناتیو است مورد انتقاد قرار دادند. (لو، ۱۳۹۲: ۵۱)

رفتارگرایی فلسفی عمدتاً دیدگاهی است پیرامون معنا و فهم و تحلیل الفاظ ناظر بر حالات ذهنی و «در قوی‌ترین و سراسرترین صورت خود مدعی است که هر جمله درباره یک حالت ذهنی را می‌توان بدون از دست رفتن معنا، با جمله طولانی و پیچیده‌ای بازنویسی کرد که بیان‌گر رفتار قابل مشاهده‌ایست که شخص مورد بحث در موقعیت‌های گوناگون قابل مشاهده **بروز خواهد داد**» (چرچلند، ۱۳۸۶: ۴۷). حال، نخست، پیش از پرداختن به آراء ویتگنشتاین در باب رفتارگرایی، به شکلی گذرا و مختصر، آراء فیلسوفان مهم سه مرکز فلسفه تحلیلی سده بیستم، یعنی کمبریج، وین و آکسفورد را در باب رفتارگرایی از نظر می‌گذرانیم.

نخستین برخورد‌های رفتارگرایی واتسون با فلسفه را ما در تحلیل ذهن (۱۹۲۱) راسل (Russell) می‌بینیم. راسل در پیشگفتار کتاب می‌نویسد: «تصور می‌کنم آنچه در رفتارگرایی حائز اهمیت و ارزش همیشگی است، این احساس است که در حال حاضر، علم فیزیک، بنیادی‌ترین علم موجود است.» (Hacker, 1993: 100). ما در دهه ۱۹۳۰ شاهد تحقق این اظهار نظر راسل هستیم، آنجا که فیزیکیالیسم در آراء کارنپ (Carnap)، نماینده اصلی اصحاب حلقه وین ظهور می‌کند. در بیان آراء راسل اختصاراً باید گفت که راسل وجود آگاهی را منکر نمی‌شود (انکاری که از سوی واتسون صورت گرفته بود) و برای آن حظی از وجود قائل است اما مثل واتسون قبول داشت که آگاهی نمی‌تواند مشخص‌کننده و تعیین بخش امر ذهنی باشد. (همان). به زعم راسل، «هم ذهن و هم ماده، بر ساخت‌هایی منطقی‌اند. قوانین فیزیک و قوانین روان‌شناسی، مانند هم، علی هستند، اما دومی با ارتباطش با علیت وابسته به حافظه، که می‌تواند بنیادهای عصبی داشته باشد، از اولی متمایز می‌شود» (همان). می‌توان گفت تمایل راسل بیشتر این بود که هم‌آمیزه‌ای از رفتارگرایی واتسونی و تجربه‌گرایی کلاسیک فراهم آورد. به عنوان مثال، می‌توان شاهد این هم‌آمیزه در برداشتی که وی از زبان و معنا داشت بود.

به عنوان نمونه، راسل بر این باور بود که می‌توان از مقوله فهمیدن واژگان، قسمی تحلیل رفتارگرایانه عرضه کرد. به زعم وی، «فهمیدن، از نوع فعالانه آن، صرفاً بستگی دارد به شرایط مناسبی که مُد می‌شود فرد واژه مربوطه را به درستی به کار برد و فهمیدن از نوع منفعلانه آن عبارت است از شنیدن یک واژه که موجب می‌شود فرد به طرز مناسبی رفتار کند» (همان). چنان که راسل معتقد است ما زمانی می‌توانیم بگوییم که «یک فرد یک واژه را فهمیده که وی آن واژه را با یک واژه دیگر که همان اثرات تحریکی بر رفتار را دارد پیوند دهد و نیز فرد واژه را با ابژه‌ای که واژه بر آن دلالت دارد همبسته سازد، به نحوی که واژه مقداری از همان اثر علی را که ابژه کسب می‌کند، اخذ کند» (همان). بر سبیل انتقاد، در این جا هکر می‌گوید می‌توانیم از راسل و نیز واتسون بپرسیم آیا فهمیدن مستلزم این نیست که فرد بتواند بگوید که معنای واژه چیست و فلان یا بهمان واژه چه معنایی می‌دهد؟ هکر می‌گوید پاسخ راسل و همچنین واتسون به سوال مذکور این است که «نه، اینگونه نیست.» (یعنی، اینکه فرد بداند که معنای واژه چیست و اینکه اگر از وی خواستند که بگوید معنای واژه چیست، بتواند بگوید، در نظر راسل و واتسون امر لازمی نیست.)⁴

از راسل که بگذریم، رفتارگرایی بعدها، در دهه ۱۹۳۰، در جامعه فیزیکیسم در حلقه وین و عمدتاً در آثار و آراء بزرگترین نماینده آن، یعنی رودلف کارنپ (Carnap) ظهور می‌کند. کارنپ بر این باور بود که می‌توان با ملاحظه‌ای منطقی از «نظریه برساخت» (construction theory)، امر روان‌شناختی را به امر فیزیکی و رفتاری فروکاست⁵. به زعم وی، روان‌شناسی رفتارگرایانه، آن چنان که در آثار واتسون و دیویی دیده می‌شود، قادر است کلیه پدیده‌های روان‌شناختی را به امر فیزیکی یا همان رفتار مشاهده‌پذیر تقلیل دهد. البته بعدها برخی تغییرات در افکار کارنپ روی می‌دهد و او از نظریه برساخت عدول می‌کند و دیدگاه خود را تغییر می‌دهد و به یک دیدگاه پدیدارگرایانه یا آن چه خود وی یک «بنیان خود- روان‌شناختی» (an autopsychological basis) می‌نامد روی می‌آورد (همان). به زعم وی، «امر خود- روان‌شناختی، به رفتار سوژه تقلیل نمی‌یابد و از «داده شده»- یعنی، داده‌های حسی بی‌تملک صرف- برساخته می‌شود.» (همان). در گام بعدی، کارنپ تحت تاثیر نویرات (Neurath)، از اعضای حلقه وین، موضع خویش را تغییر می‌دهد و در پی این تغییر موضع، دو اصل مورد قبول وی، یعنی اصل وحدت علم (unity of science) (که خودش را در آموزه‌های حلقه وین در یگانه‌نگاری روش‌شناختی متبلور ساخته بود)، و نیز اصل تحقیق‌پذیری (verification)، برگرایش پدیدارگرایانه وی فائق می‌آیند (همان). در این جا او از این تز دفاع می‌کند که «کلیه جملات روان‌شناختی، رخدادهای فیزیکی، یعنی رفتار فیزیکی انسان و حیوان را توصیف می‌کنند.» (همان). به زعم کارنپ، «این تز، در خطوط اصلی خود، با رفتارگرایی در روان‌شناسی منطبق است. [همچنین]، این تز فیزیکیستی کلی که «زبان فیزیکی یک زبان کلی و فراگیر است»، یعنی اینکه می‌توان کلیه جملات تجربی را به جملات فیزیکیستی تبدیل کرد، وقتی در مورد روان‌شناسی به کار رود، نمایانگر شکلی از رفتارگرایی منطقی است.» (همان). همچنین، کارنپ درباره جملات روان‌شناختی اول شخص زمان حال هم معتقد بود که «این جملات، به جملاتی درباره وضع جسمانی، رفتار و تمایلات رفتاری فرد قابل تقلیل اند.» (همان). کارنپ بعدها بدین باور می‌رسد که ما نباید مفاهیم علمی ناظر به پدیده‌های ذهنی و روان‌شناختی را طبعی (dispositional) قلمداد کنیم، بلکه از نظر وی، این‌ها در واقع برساخت‌هایی فرضی در سطح و ساختار نظری می‌باشند. (همان)

در فلسفه شاید فیلسوفی که بیش از همه نامش با رفتارگرایی پیوند خورده است، فیلسوف انگلیسی، گیلبرت رایل (Ryle) باشد. وی در اثر خویش، مفهوم ذهن (۱۹۴۹)، روایتی رادیکال از رفتارگرایی فلسفی را به دست می‌دهد. آن‌طور که رایل نوشته و معتقد است، «باور داشتن به اینکه [مثلاً] «این یخ بسیار نازک است» عبارت

است از تردید نکردن در گفتن اینکه این یخ نازک است به خود و دیگران، موافقت کردن با اظهارات هم‌معنای دیگران، اعتراض به گزاره‌های متضاد این امر، نتیجه‌گیری از این قضیه و غیره. اما این باور همچنین عبارت است از محتاطانه اسکی کردن، لرزیدن، تصور کردن شرط بندی بر حوادث احتمالی و هشدار دادن به سایر اسکی بازان.» (دیویس، ۱۳۹۱: ۲۵). از نظر رایل، صحبت کردن درباره خارش دست، خواستن یک نوشیدنی، عاشق بودن، از جانوری ترسیدن و یا باور به این که فلان رودخانه کم عمق است، در بادی امر، شاید سخن گفتن درباره حالات ذهنی به نظر آیند که پشت رفتار بدنی فرد پنهان است، اما درواقع رایل، همه این‌ها را به سخنی درباره رفتار قابل مشاهده فرد تقلیل می‌دهد. (باید گفت رایل مانند برخی از رفتارگرایان، واژگان ناظر بر حالات ذهنی را برحسب مسیر بدنی تحلیل نمی‌کند.) (همان).

باری، پس از این مختصر که رفت، در نقد و سنجش آراء رفتارگرایان باید بگوییم که انتقاد و اشکال عمده‌ای که معمولاً بر دیدگاه‌های ایشان وارد می‌کنند این است که در واقع امر باید پذیرفت که «ما دست کم به بخشی از زندگی ذهنی‌مان بهتر از دیگران آگاهییم و رفتارگرایی نمی‌تواند این واقعیت را توضیح دهد... ناگفته پیداست که هرکس می‌تواند با نوعی درون‌نگری بگوید که حالت، نیت و باور فعلی‌اش چیست و کار بعدی او چه خواهد بود، اما این کار را در مورد دیگران نمی‌تواند انجام دهد.» (آپیا، ۱۳۸۸: ۴۳). بعلاوه، رفتارگرایی جنبه درونی حالات ذهنی ما را نادیده می‌گیرد. به عنوان نمونه، در مورد مثال «درد»، به نظر می‌رسد که درد صرفاً و فقط ناله کردن، به خود پیچیدن، فریاد زدن، به پزشک مراجعه کردن و مسکن خوردن نیست، بلکه یک نوع کیف و حالت نیز هست که از رهگذر درون‌نگری درک می‌شود. هر نظریه قابل اعتنا در باب سرشت امور ذهنی، باید این کیفیات ذهنی نیز در نظر بگیرد. (چرچلند، ۱۳۸۶: ۴۹).

ویتگنشتاین و رفتارگرایی

برخورد و ایستار ویتگنشتاین نسبت به رفتارگرایی را می‌توان ذیل دو مقوله مورد بررسی قرار داد: یکی استدلال مشهور او راجع به [امتناع] زبان خصوصی (private language argument) و آن دیگر مواضع وی نسبت به سایر جنبه‌های رفتارگرایی. در ادامه این نوشتار، ابتدا آراء ویتگنشتاین را در ذیل این دو مقوله شرح می‌دهیم و سپس در مقام نتیجه‌گیری، داوری نهایی خویش را در باب موضع ویتگنشتاین نسبت به رفتارگرایی بیان می‌داریم.

۱. ویتگنشتاین و استدلال زبان خصوصی

رفتارگرایی عموماً ذهن را به رفتارها، وضعیت‌ها، حالت‌ها و حرکتهایی که در بدن مشاهده می‌شود فرو می‌کاهد. به دیگر سخن، از دید یک رفتارگرا، همه حالت‌های ذهنی بایستی حالت‌هایی عمومی باشند. در حمایت از این دیدگاه، یکی از استدلال‌های مشهور، استدلال [امتناع] زبان خصوصی ویتگنشتاین است که می‌توان آن را به نحوی مؤید رفتارگرایی دانست. (گرچه خود ویتگنشتاین رفتارگرایی را تایید نکرده است.) (آپیا، ۱۳۸۸: ۴۳). این استدلال در بخش اول پژوهش‌های فلسفی مطرح می‌شود و فقرات ۲۴۳-۳۶۳ آن را به خود اختصاص می‌دهد (کنی، ۱۳۹۲: ۲۶۴). مناقشات و بحث‌های فراوانی پیرامون این استدلال از زمان تکوین تا به حال درگرفته و تفسیرهای متعدد و گاه اساساً متفاوتی از آن ارائه گردیده است (Arrington and Glock, 1991: 3). به طور کلی، می‌توان گفت زبان خصوصی دلالت بر درونیات و احساسات شخص دارد و عبارت است از این که فردی واژه‌هایی را برای نام‌گذاری احساسات خصوصی‌اش مثل درد به کار برد و افراد دیگر به دلیل این که آن

واژه‌ها با احساسات خصوصی و غیرقابل انتقال آن شخص همبسته و الصاق شده‌اند، قادر نباشند آن واژه‌ها را بفهمند. به باور ویتگنشتاین، داشتن چنین زبانی منطقی ممتنع است. یکی از دلایل وی برای اثبات مدعای فوق بدین قرار است: فرض کنید شخصی می‌خواهد بر یکی از احساسات خصوصی‌اش، مثلاً درد، نامی بنهد (به عنوان مثال نام S). آن‌گاه او بر احساس خویش تمرکز می‌کند و سعی می‌کند آن احساس را با آن نام پیوند دهد. او در پی آن است که در آینده نام S را برای دلالت بر آن احساس به کار گیرد. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که او چگونه خواهد دانست که نام S را به درستی به کار برده؟ از کجا مطمئن است که احساس دردی که اخیراً تجربه کرده دقیقاً همان احساس درد متقدم است؟ به زعم ویتگنشتاین، ما در اینجا ملاک و معیاری برای درستی نداریم و از این رو زبانی چون زبان خصوصی هم نخواهیم داشت و یگانه زبان ممکن و محصل و محقق، همان زبان عمومی است.

برای اثبات امتناع زبان خصوصی دلیل دیگری هم می‌توان اقامه کرد. طبق دیدگاه ویتگنشتاین، اصولاً ما آدمیان کاربرد کلیه الفاظی که در زبان هست، حتی الفاظ ناظر بر امور درونی و خصوصی را از دیگران می‌آموزیم. الفاظ و معیارهایی که کاربرد آن‌ها را معین می‌کنند، قرن‌ها پیش از تولد هر یک از ما بوده‌اند و اکنون نیز هستند و ما آدمیان در مقام کاربران این الفاظ و این معیارها [= کاربران زبان] با این کاربری جمعی در واقع در بازی‌های زبانی (language game) مشارکت داشته‌ایم و داریم و خواهیم داشت و از پیش در شکلی از زندگی (form of life) سهیم بوده‌ایم و هستیم و خواهیم بود. آنچه تعیین‌بخش و حافظ الفاظ و معیارهای حاکم بر کاربرد آنها بوده و هست و خواهد بود، کاربری جمعی و عمومی آدمیان بوده نه هیچ چیز دیگر. در همین راستا، این عبارت مشهور ویتگنشتاین که «یک فرآیند درونی نیاز به معیارهای بیرونی دارد» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: ۲۷۴) در واقع دربردارنده این اندیشه است که الفاظ دال بر امور درونی و خصوصی، مانند «درد»، اگر قرار است اصولاً وجود داشته باشند بایستی تابع معیارهایی عمومی باشند. لذا چیزی که ما عرفاً آن را زبان خصوصی می‌نامیم در حقیقت زبان خصوصی نیست و نمی‌تواند باشد. (گریلینگ، ۱۳۹۴: ۱۴۴ و مگی، ۱۳۸۶: ۵۶۰). به طور کلی، ویتگنشتاین با طرح اندیشه امتناع زبان خصوصی، در پی آن است که میل ما را برای کاربرد نادرست از تمایز بین امر درونی [= فرآیند ذهنی] و امر بیرونی [= رفتار] به کناری بزند و به ما یادآوری کند که شیوه نادرست ما در به کارگیری این تمایز (که تمایزی گرامری است نه تمایزی دیگر) موجب می‌شود بیش از آن‌چه باید، بر اهمیت درون‌نگری در ارائه سرشت مفاهیم ذهنی تاکید کنیم و علاوه بر آن، تعابیر نادرستی از نسبت مفاهیم ذهنی و شیوه‌های رفتار انسانی ارائه دهیم. (مک‌گین، ۱۳۸۴: ۱۵۳).

۲. ویتگنشتاین و سایر جنبه‌های رفتارگرایی

و اما واکنش و موضع ویتگنشتاین نسبت به سایر جنبه‌های رفتارگرایی. نخست باید بگوییم که به نظر می‌رسد ویتگنشتاین خود بر این عقیده بود که اصولی چون «وحدت علم» و «فیزیکیالیسم» به طور تلویحی در رساله مضمور بوده است. (Hacker, 1993: 106). (چنان‌که در بند ۴،۱۱ می‌نویسد: «مجموعه گزاره‌های راستین [صادق]، مجموع دانش طبیعی (یا مجموعه دانش‌های طبیعی) است» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۲: ۴۰). و همچنین «درحوالی سال‌های ۱۹۲۹-۳۰، توسط وی قسمی تحلیل رفتارگرایانه از گزاره‌های روان‌شناختی سوم شخص عرضه شده است. (گرچه تبیین ویتگنشتاین از گزاره‌های روان‌شناختی اول شخص زمان حال هرگز به سمت تبیینی فیزیکیالیستی یا رفتارگرایانه نرفت.)» (همان). ویتگنشتاین نسبت به آراء فیلسوفانی که آراءشان در باب رفتارگرایی ذکر شد نقدهایی داشت. به عنوان نمونه، یک نقد او به موضع کمابیش رفتارگرایانه راسل در

تحلیل ذهن، که در حد فاصل زمانی بین رساله و ملاحظات فلسفی منتشر شده بود، درباره میل و ارضاء آن، دستور و اجرای آن و انتظار و برآورده شدن آن بود که اختصاراً عبارت از این است که به زعم ویتگنشتاین، [در مورد میل] رابطه میان میل و ارضاء آن، یک رابطه درونی است نه بیرونی. راسل بر این باور بود که می‌توان میل را بر حسب رویدادهایی که به آن خاتمه می‌دهند تعریف کرد. (همچنین رابطه میان دستور و اجرای آن و نیز انتظار و برآورده شدن آن) (کنی، ۱۳۹۲: ۱۹۵). ویتگنشتاین می‌نویسد: «به نظر من تنها دو چیز در صدق هر اندیشه مدخلیت دارد: اندیشه و امر واقع؛ در نظر راسل سه چیز مدخلیت دارد: اندیشه، امر واقع و رویداد سومی که اگر رخ دهد، بازشناسی است. این رویداد سوم، تا حدی، نظیر رفع گرسنگی (دو رویداد دیگر عبارت‌اند از گرسنه شدن و خوردن غذا)، چیزی است مثل رخ دادن احساس مسرت.» (PB 63) (همان). بنا به قول ویتگنشتاین، راسل در واقع این را می‌گوید: «اگر من به شخصی دستوری بدهم و آنچه او انجام می‌دهد مطلوب باشد، او دستور مرا اجرا کرده است. اما این مدعا به همان اندازه نابخردانه است که بگویم اگر من بخواهم سیبی بخورم و شخصی مستی به شکم بزند که اشتهایم کور شود، همین ضربه مشت است که واقعا از اول می‌خواستم.» (همان).

درباره مفهوم انتظار، ویتگنشتاین در ملاحظات فلسفی، برداشت راسل از انتظار را مورد نقد قرار داد و بعدها هم به نقد خویش بارها رجوع کرد. (PI, BB, Z) (کنی، ۱۳۹۲: ۱۹۶). هم کنی (Kenny) و هم هکر (Hacker) در نوشته‌های خویش این فقره از ملاحظات فلسفی که بعدها ویتگنشتاین همان را در پژوهش‌های فلسفی هم آورد و در ادامه نقل می‌کنیم را نقل می‌کنند. ویتگنشتاین می‌نویسد: «برآورده شدن انتظار به رخ دادن چیز سومی که به گونه‌ای غیر از «برآورده شدن انتظار» قابل توصیف باشد، وابسته نیست... چون انتظار اینکه p واقع خواهد شد، باید مثل انتظار برآورده شدن این انتظار باشد... کل نظریه من به این نحو بیان می‌شود: وضع اموری که انتظار p را برآورده می‌سازد، با گزاره p بیان می‌شود و نه با توصیف رویدادی کاملاً متفاوت.» (ملاحظات فلسفی ۶۵-۶۶ و پژوهش‌های فلسفی ۴۳۷-۴۵) (کنی، ۱۳۹۲: ۱۹۷). وفق نظر کنی، اشکالی که بر آراء افرادی چون راسل و پاولف وارد است، این است که ایشان در پی آن بودند که از رابطه میان حالات ذهنی و همتهای این حالات در جهان خارج، نه یک تبیین درونی، بلکه تبیین علی و بیرونی و خارجی به دست دهند. آنچه در این جا مهم است این است که پیش از هر چیز «انتظار» و «منتظر» بایستی به نحو درونی با هم مرتبط باشند و ارتباط «منتظر» با واقعیت در واقع در سطح بعدی است. (همان). ویتگنشتاین این نکته را با عنایت به این حقیقت قابل توجه نشان می‌دهد که «ما همیشه می‌دانیم که انتظار، انتظار است - به عنوان مثال، هرگز پیش نمی‌آید که در ذهنم صورتی ذهنی داشته باشم و از خودم بپرسم: «آیا این انتظار است یا خاطره، یا به نحوی از انحاء تصویری غیرمرتبط با واقعیت؟» (همان).

ویتگنشتاین بعدها، رفته رفته، با ترک متافیزیک اتمیسم منطقی برآن شد که هارمونی متافیزیکی بین زبان و واقعیت، یک هارمونی درون‌زبانی است (Hacker, 1993: 110) و لذا به نقد نظریه معنا در رفتارگرایی رایج پرداخت. به زعم وی، «معنای یک عبارت، اثر آن نیست، بلکه [معنای یک عبارت چیزی است که به واسطه آن تبیینی از معنا به دست می‌آید. تبیین مبتنی بر حرکتی در زبان است؛ [که در ضمن آن] قاعده‌ای برای کاربرد یک نشانه و یک مفصل بندی (articulation) در شبکه گرامری زبان [به دست می‌آید].» (همان). ویتگنشتاین می‌پذیرد و در واقع خود اذعان دارد که مقوله تربیت و یادگیری و آموزش، از مقدمات و لوازم ابتدایی است که در هیئت رفتار صورت می‌گیرد و مقدمات کاربرد واژه را فراهم می‌کند، اما همین امر، به سرعت با پرسش و پاسخی که کودک با بزرگسالان خویش به راه می‌اندازد و مرتباً این پرسش را از آنان می‌کند که «فلان یا بهمان چیز

یعنی چه» و متعاقبا شرح و بیان بزرگسالان پیرامون معنای چیزها و در یک کلام، با حرکتی در درون ساختار هنجاری (normative) و نه ساختار علی (causal)، پیشرفت می‌کند. (همان). در واقع، «حرکت در این ساختار به واسطه دلایل (reasons) موجه می‌شود نه علل (causes) و این پیوندها و ارتباطات هنجاری [و درون زبانی] است که معنای یک عبارت را به دست می‌دهد.» (همان).

در اوایل دهه سی (۱۹۳۲-۱۹۳۳) ما شاهد یک پیشرفت و تحول اساسی در دیدگاه ویتگنشتاین هستیم؛ آنجا که وی بر آن می‌شود که اظهارات روان‌شناختی اول شخص را «گزاره‌هایی حقیقی» قلمداد نکند. به دیگر سخن، در این دوران، وی منکر این شد که چنین اظهاراتی به منظور تحقیق پذیری با واقعیت تطبیق داده می‌شوند و مثل برخی از اقسام دیگر اظهارات و عبارات، متعلق شناخت قرار می‌گیرند. (همان). «وی به این باور رسیده بود که عبارات روان‌شناختی اول شخص را به منزله اظهارات (expressions) و تجلیات (manifestations) امر درونی در نظر گیرد» (همان). در اینجا لازم است به یکی از ارکان اندیشه ویتگنشتاین متاخر و پیروان او مختصرا اشاره‌ای بکنیم. هستند فیلسوفانی که معتقدند ما ابتدا باید به شناخت و معرفت برسیم و سپس زبان و مقولات زبانی را بسازیم. بر خلاف رای این عده، سنت ویتگنشتاین متاخر بر این عقیده است که ما با زبان و مقولات زبانی است که واقعیت گرد خودمان را، به مثابه فاعل‌های شناسا، می‌سازیم و شکل می‌دهیم. به دیگر سخن، این شناخت و معرفت است که مبتنی بر زبان است نه برعکس. وفق دیدگاه آن دسته از فیلسوفان که می‌انگارند زبان مبتنی بر شناخت است، کاربرد گزاره‌های روان‌شناختی اول شخص، مثل «من درد دارم»، این است که اعلان نمایند که «من» چیزی می‌دانم - یعنی درد داشتن خودم را. ویتگنشتاین از ما می‌خواهد این شیوه تفکر خود را کنار بگذاریم و فکر نکنیم که نقش اصلی عبارات روان‌شناختی در قالب صیغه اول شخص این است که حالت ذهنی ما را توصیف کنند. برای مثال، تصور کنید دوست شما در خانه‌تان مشغول راه رفتن است و ناگهان سوزنی در پایش فرو می‌رود و جیغ می‌کشد و به شما می‌گوید «درد دارم». منظور دوست شما از آن جیغ و از بیان عبارت «من درد دارم» هرگز این نیست که خبری را که با درون نگری دریافته به شما هم اطلاع دهد و در این شرایط هم صد البته نابخاست اگر شما به او بگویید «عجب، مطلب مهمی را اطلاع دادی». بلکه دوست شما با آن جیغ و عبارت «درد دارم»، درد خود را اظهار می‌کند و لاغیر. در اینجا توصیفی در میان نیست. ویتگنشتاین در فقره ۲۹۰ پژوهش‌ها می‌نویسد: «شاید این واژه «توصیف» اینجا ما را می‌فریبد. می‌گویم «من حالت ذهنی خود را توصیف می‌کنم» و [همچنین] «اتاق خود را توصیف می‌کنم». لازم است تفاوت‌های بین بازی‌های زبانی را به خاطر بیاورید.» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: ۱۸۶). توضیح آنکه اگر کسی مثلا مشغول توصیف اتاق خود باشد و پاره‌ای اطلاعات در مورد آن بدهد، (مثلا بگوید «اتاق من ۱۵ متر است»)، در این وضعیت، اگر از او پرسیم «از کجا می‌دانی؟ متمرکده‌ای؟» سوال ما بی‌معنی‌دار است. ولی اگر کسی بگوید «درد دارم» و بعد از او پرسیم «از کجا می‌دانی؟» سوال ما بی‌معنی است. (هکر، ۱۳۹۰: ۴۱).

ویتگنشتاین با برخی از مواضع رفتارگرایان موافق بود. به عنوان مثال، همراه با رفتارگرایان منطقی، برداشت سنتی فلسفی از امر درونی و سرشت حالات ذهنی را رد کرد و مانند رفتارگرایان روان‌شناختی این ایده را پذیرفت که یادگیری زبان، در صور طبیعی و مختلف رفتاری، جسمانی و واکنشی پی‌ریزی می‌شود. همچنین، ویتگنشتاین همراه با رفتارگرایان نمی‌پذیرفت که مطالعه حیات ذهنی، مبتنی بر درون‌نگری (introspection) است. (Hacker, 1993: 115). با همه آن چه رفت و با همه این تفاسیل، اگر ما رفتارگرایی ویتگنشتاین را قسمی رفتارگرایی منطقی لحاظ کنیم خطایی بنیادی مرتکب شده‌ایم. (همان). توضیح آن که «رفتارگرایی روان‌شناختی، خاصه در شکل ریشه‌ای آن، وجود امر ذهنی را منکر است و رفتارگرایی منطقی، امر ذهنی را به رفتار

تقلیل می‌دهد. ویتگنشتاین در این باب با هر دو دیدگاه مخالفت کرد... آن‌چه ویتگنشتاین در پی آن بود عبارت بود از *گرامر* اظهار یا تجلی امر درونی.». به عنوان مثال، «یک اظهار لفظی که بیان یک حالت درونی است، همچنین، قسمی رفتار است اما صرفاً قسمی از رفتار نیست. آن [در عین حال]، یک کاربرد مفصل بندی شده از زبان است.» (همان). اگر ما عبارت مهم ویتگنشتاین را مد نظر آوریم، یعنی: «فقط در مورد یک موجود انسانی زنده یا آن‌چه شبیه موجود انسانی زنده است (مانند او رفتار می‌کند) می‌توان گفت: احساس‌هایی دارد، می‌بیند، کور است، می‌شنود، کر است، هشیار یا ناهشیار است.» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: ۱۸۲)، می‌بینیم ویتگنشتاین در این عبارت مطلقاً نمی‌گوید «فقط در مورد یک *بدن* موجود انسانی زنده» (Hacker, 1993: 121). چنان‌که هرگز توضیح می‌دهد، آنچه ویتگنشتاین در اینجا سعی دارد توجه ما را بدان جلب کند *گرامر* عبارات ناظر بر پدیده‌های ذهنی است و به طور خاص در این‌جا شکل گرامری مالکیت که البته در این بافت فریبنده و گمراه‌کننده است. «گفتن اینکه شخص *دارای* چنین و چنان نوعی از بدن است متضمن این نیست که شخص یک ذهن دکارتی است که دارای این بدن است.» (همان).

آنتونی کنی در مورد این‌گونه ملاحظات ویتگنشتاین که بر ضد رفتارگرایان متعارف است می‌نویسد: «در نظر او [ویتگنشتاین]، نسبت دادن حالت یا رویدادی ذهنی به شخص همان نسبت دادن نوعی رفتار بدنی به او نیست؛ بلکه چنین اسنادی به نحو معناداری تنها به موجوداتی قابل اعمال است که حداقل قابلیت نوع مناسبی از رفتار را دارند.» و نیز در فرازی دیگر: «... بدین ترتیب، موضع ویتگنشتاین با رفتارگرایی تفاوت دارد. [پیرامون مورد درد]، اگر درد با رفتار-درد یکی باشد، آن‌گاه «الف درد دارد» به معنای «الف به فلان نحو رفتار می‌کند» است. ولیک، ویتگنشتاین این تفسیر از نظریه‌اش را رد می‌کند که بنا بر آن زبان-درد با رفتار-درد مرتبط است. «درد» به معنای رفتار فریاد کشیدن نیست: اظهار کلامی درد، اظهار طبیعی درد را توصیف نمی‌کند، بلکه جای آن را می‌گیرد. (PI, 1, 244). «کنی، ۱۳۹۲: ۲۷۱). پیتز هرگز هم در اثر دیگر خویش، یعنی *ماهیت بشر* از دیدگاه ویتگنشتاین، در مقدمه خود، پیرامون این طرز نگرش رفتارگرایان اظهار می‌دارد: «... از طرفی پیرامون دکارت و رفتارگرایان، رفتار را صرفاً یک جنبش یا حرکت مادی [و بدنی] تلقی می‌کنند، در حالی که ویتگنشتاین بر این نکته اصرار می‌ورزد که رفتار انسان پر از معنی، آکنده از فکر، اراده، شور و هیجان است و چنین نیز تجربه می‌گردد.» (هرکر، ۱۳۹۰: ۶). گلاک (Glock)، دیگر مفسر نامی ویتگنشتاین نیز چنین بیان می‌دارد که «ویتگنشتاین در خلال دهه سی، بیش از پیش منتقد رفتارگرایی شد. او این ایده-حاضر در رفتارگرایی منطقی کارناپ-را رد کرد که گزاره‌های روان‌شناختی در قالب ضمیر اول شخص را می‌توان به گزاره‌هایی درباره رفتار خود فرد که با خویش‌نگری (self-observation) تصدیق می‌شوند، تحلیل کرد. این بی‌معناست که گزاره‌ای چون «من غمگین هستم» را با مشاهده حالت و رفتار خود فرد تصدیق کرد. (PR 89-90, Z 539) ویتگنشتاین بعداً مدعی شد روی هم رفته چنین گزاره‌هایی اصلاً توصیفات نیستند، چه رسد به توصیفات رفتار، بلکه *ابرازات* (*avowals*)، یعنی *اظهارات* (*expressions*) [حالات] ذهنی‌اند.» (با اندکی تغییر در ترجمه). باری، کوتاه سخن اینکه، از نگاه ویتگنشتاین، «پدیده‌های ذهنی *رائه* می‌توان به حالات جسمانی یا رفتاری‌شان فرو کاست و *نه* می‌توان بالکل از آن‌ها [حالات جسمانی و رفتاری] منفک ساخت.» (گلاک، ۱۳۸۹: ۸۶/ تاکید از من). به عبارت دیگر، کارتزین‌ها و رفتارگرایان، هر دو، موضعشان دارای اشکال است. کارتزین‌ها با انفکاک مطلق امر ذهنی از امر جسمانی و رفتارگرایان با تقلیل محض امر ذهنی به امر جسمانی چنین مشکلاتی را ایجاد کرده‌اند. ویتگنشتاین اصحاب هر دو گروه، خاصه دکارتیان را قویاً به نقد می‌کشد. آن‌چه در این‌جا شایان ذکر

است این است که وی در رهیافت خویش به مسئله دیرپای ذهن-بدن (mind-body problem)، خود را به اصطلاح درگیر بحث مربوط به جوهر (substantive) نمی‌کند. (Johnston, 1993: 234). «دلیل قدرت این حمله [حمله علیه دکارت] این است که ویتگنشتاین، بر خلاف بیشتر مخالفان مکتب دکارت [= رفتارگرایان متعارف] مرتکب این اشتباه نمی‌شود که فکر کند اگر بخواهید ثنویت یا دوگانگی [نفس و جسم] را رد کنید، باید پدیدارهای ذهنی یا نفسانی را مردود بدانید. اکثر مخالفان دکارت بر این تصور بوده‌اند که برای رد این دوگانگی، باید به قبول قسمی رفتارگرایی یا نوعی مادیت [ماتریالیسم] خام تن در بدهید.» (مگی، ۱۳۸۶: ۵۷۰). آری، وقتی ویتگنشتاین در پژوهش‌های خویش نوشت «جسم آدمی، بهترین تصویر جان اوست»، بدین جهت نبود که جان یا روح یا ذهن امری جسمانی است، بلکه دقیقا از آن روی بود که جان یا روح یا ذهن در رفتار **متجلی** است. تنها انسان که دارای چشم است می‌تواند نگاهی عاشقانه بکند یا به نحوی اهانت‌آمیز به کسی خیره شود یا از شادی یا اندوه بگریزد» (Hacker, 1993: 126) یا از سر عجز و ناتوانی به کسی چشم دوزد یا به نحوی ترحم‌آمیز به شخصی بنگرد و یا ... از حیرتی فلسفی، محو تماشای آسمان و آدمیان شود!

نتیجه‌گیری

با ملاحظه آن‌چه رفت حال می‌توانیم برخی نتایج بحث را بدین قرار استخراج کنیم:

۱. رفتارگرایی عمدتا واکنشی قرن بیستمی بود که فیلسوفان علیه دوگانه انگاری دکارتی نشان دادند و در همین راستا، این فیلسوفان رفتارگرا، برداشت فلسفی سنتی از امر ذهنی و درونی را رد نمودند.
۲. رفتارگرایان منکر این بودند که مطالعه حیات ذهنی آدمی مطالعه‌ای مبتنی بر درون‌نگری (introspection) است.
۳. رفتارگرایان بر این باور بودند که یادگیری و فراگیری زبان، در صور طبیعی و مختلف رفتاری، جسمانی و واکنشی پی‌ریزی می‌شود.
۴. ویتگنشتاین در مورد سه بند فوق، (۱ و ۲ و ۳)، با رفتارگرایان همراه است و آراء آن‌ها را می‌پذیرد.
۵. آنچه دیدگاه ویتگنشتاین را از دیدگاه رفتارگرایان متمایز می‌سازد این است که عطف توجه ویتگنشتاین، به **گرامر** اظهارات امر درونی و ذهنی بود و به زعم وی «اظهار لفظی که بیان یک حالت درونی است قسمی رفتار است اما صرفا قسمی از رفتار نیست.» به دیگر سخن، محمولات روان‌شناختی زمانی معنای حقیقی خود را دارند که بر **تمامی** انسان حمل شوند، و لذا به کار رفتن آن‌ها مثلا در مورد بدن تنها افاده معنا نمی‌کند. (مثلا ما هیچ‌گاه نمی‌گوییم «مغز او می‌بیند»، بلکه می‌گوییم «او می‌بیند»)
۶. آن‌چنان که بسیاری از مفسران ویتگنشتاین گفته‌اند، یک یاری‌بهر مهم ویتگنشتاین به بحث‌های مربوط به فلسفه ذهن، این بود که وی عبارات روان‌شناختی اول شخص زمان حال را نه به عنوان گزاره‌های حقیقی، بلکه به منزله **اظهارات** (expressions) و **تجلیات** (manifestations) امر درونی در نظر می‌گرفت.
۷. با توجه به بندهای ۵ و ۶ می‌توان گفت ویتگنشتاین در باب سرشت و چستی حالات ذهنی رأی مستقل خویش را داشت گرچه موضع وی به موضع رفتارگرایان نزدیک بود.
۸. با توجه به همه بندهای فوق و با عنایت به اینکه خود ویتگنشتاین رفتارگرایی را تایید نکرده و همچنین، نظر به این‌که خیره‌ترین و مشهورترین مفسرانش (کنی، هکر و گلاک) نیز وی را غیررفتارگرا خوانده‌اند، به نظر می‌رسد راهی جز این نمی‌ماند که اگر زمانی مخیر شدیم بین دو اردوگاه رفتارگرایی و غیررفتارگرایی، ویتگنشتاین را در اردوگاه غیررفتارگرایان جای دهیم. اما اگر قرار و بنا به این باشد که وی را به هر روی رفتارگرا

بنامیم، باید همواره با احتیاط و هشیاری لفظ رفتارگرایی را به او نسبت دهیم و چنان که آدیس (Addis)، یکی از مفسران ویتگنشتاین می‌گوید، همواره یادمان باشد که این رفتارگرایی یک رفتارگرایی سراسر است و متعارف نیست.

پی‌نوشت‌ها

۱ بر سبیل اختصار، می‌توان گفت اصول موضوعه مکتب رفتارگرایی علمی عبارت‌اند از: «۱» رفتار، مرکب از عناصر تشکیل‌دهنده پاسخ است و می‌تواند با موفقیت به وسیله روش‌های علمی علوم طبیعی تجزیه گردد. «۲» رفتار کلا مرکب از تراوش‌های غدد و حرکات عضلات است؛ بنابراین، در نهایت به فرآیندهای فیزیکی-شیمیایی کاهش‌پذیر است. «۳» برای هر محرک موثر، گونه‌ای پاسخ فوری و بلافصل وجود دارد: هر پاسخ واجد نوعی محرک است. از این رو، در رفتار یک جبرگرایی علت و معلولی محض به چشم می‌خورد. «۴» فرآیندهای آگاهانه، اگر هم وجود داشته باشند، نمی‌توانند به روش علمی مطالعه شوند. ادعاهای مربوط به آگاهی و شعور، نمایانگر گرایش‌های فوق طبیعی است و به عنوان بازمانده‌های مراحل اولیه پیش‌علمی و مبتنی بر روان‌شناسی ربّانی نادیده انگاشته می‌شوند.» (شکرکن و دیگران، ۱۳۷۲)

۲ حاجت به گفتن نیست که بزرگترین نمایندگان فلسفه تحلیلی در قرن بیستم، یعنی ویتگنشتاین و کواین، هرکدام مبسوط و مخصوص، در باب رفتار و مقتضیات فلسفی مربوط به آن قلم زده‌اند.

۳ برای آگاهی بیشتر از تمایز میان رفتارگرایی علمی و رفتارگرایی فلسفی بنگرید به:

چرچلند، پاول، ماده و آگاهی: درآمدی به فلسفه ذهن امروز، امیر غلامی، نشر مرکز، ۱۳۸۶، صص ۵۰-۵۱

۴ مقایسه کنید با این عبارت سرل (Searle) که چنان جمله قصار از او یاد می‌شود: «اگر نمی‌توانی چیزی را به روشنی بگویی، بدین معناست که خودت آن را نفهمیده‌ای.» (Searle, 1983, pX). این عبارت در اثر دیگر سرل هم آمده است:

Searle, J, (2010), *Making the Social World: The structure of Human Civilization*, Oxford University Press.

۵ مراد نظریه‌ای است که کارناپ در اثر مهم خویش، یعنی *برساختن منطقی جهان* (۱۹۲۸) مطرح می‌کند. او می‌نویسد: «مسئله اساسی کتاب امکان بازسازی منطقی مفاهیم همه قلمروهای معرفت است بر مبنای مفاهیمی که به تجربه بی‌واسطه و مستقیماً داده شده راجع هستند.» (برزگر تبریزی، ۱۳۹۶: ۷۹). برای آگاهی بیشتر بنگرید به:

- برزگر تبریزی، فائزه، کارناپ و نقش وی در فلسفه تحلیلی، مجله معرفت، شماره ۲۳۲، ۱۳۹۶

- پایا، علی، فلسفه تحلیلی: مسائل و چشم‌اندازها، تهران: طرح نو، ۱۳۸۲

۶ آن‌چنان که گلاک درباره رفتارگرایی منتسب به ویتگنشتاین اظهار می‌دارد، از میان سه روایت از رفتارگرایی (یعنی رفتارگرایی متافیزیکی که وجود پدیده‌های ذهنی را منکر است، رفتارگرایی روش‌شناختی که مخالف این است که فیزیولوژیست‌ها و عصب‌شناسان در تبیین رفتار به پدیده‌های ذهنی به دلیل عدم تحصیل عینی و در دسترس نبودن بین‌الذهانی‌شان متوسل شوند و رفتارگرایی منطقی که معتقد است گزاره‌های مربوط به امور و حالات ذهنی به لحاظ سمانتیکی هم‌تراز با گزاره‌هایی درباره تمایلات رفتاری است)، موضع ویتگنشتاین در مورد رفتارگرایی متافیزیکی مخالف، در مورد رفتارگرایی روش‌شناختی مردد و در مورد رفتارگرایی منطقی قابل بحث است. (گلاک، ۱۳۸۹: ۸۲).

۷ ویتگنشتاین در پژوهش‌ها تفصیلاً نشان می‌دهد که اگر «قواعد گرامری عمقی»، و نه «قواعد گرامری سطحی» ناظر بر واژگان ذهنی را بررسی کنیم، به دو پدیدار مختلف جداگانه، یکی روحی و یکی جسمی نمی‌رسیم. (مگی، ۱۳۸۶: ۵۷۱). (منظور از گرامر سطحی «یعنی آن‌چه که با یک نظر [و در بادی امر] متوجه می‌شویم - مثل فرق میان اسم و فعل و صفت. گرامر سطحی غالباً گمراه‌کننده است. مثلاً به نظر می‌رسد که فعل «جمع کردن» در جمله‌ای مانند «او نمی‌تواند عشق و شکیبایی را جمع کند» به انجام عملی دلالت می‌کند، ولی چنین نیست.» (هکر، ۱۳۹۰: ۱۴). برعکس، منظور از گرامر عمقی یعنی آنچه پس از کند و کاو متوجه می‌شویم و ناظر بر کاربرد زبان در اوضاع و احوال واقعی است.)

References

- Addis, M. (1393) *Wittgenstein. A Guide for the perplexed*, trans. H. Kakasoltani, Tehran: Ketabe Parse. (in persian)
- Appiah, A. (1388) *Thinking it through: an introduction to contemporary philosophy*, trans. H. Valeh, Tehran: Game No. (in persian)
- Arrington, R. and Glock, H. (1991) *Wittgenstein's Philosophical Investigations: Text and Context*, London, Routledge.
- Churchland, P. (1386) *Matter and Consciousness: A contemporary introduction to philosophy of mind*, trans. A. Gholami, Tehran: Nashre Markaz. (in persian)
- Davies, M. (1391) *A guide through the subject: The philosophy of mind*, trans. M. Zakeri, Tehran: Nashre Hekmat. (in persian)
- Glock, H. J. (1389) *A Wittgenstein Dictionary*, trans. H. Kakasoltani, Tehran: Game No. (in persian)
- Grayling, A. C. (1394) *Wittgenstein: A Very Short Introduction*, trans. A. Haghiri, Tehran: Nashre Basirat. (in persian)
- Hacker, P. M. (1993) *Wittgenstein: Meaning and Mind, Volume 3 of An Analytical commentary on the Philosophical Investigations*, Oxford, Blackwell.
- Hacker, P. M. (1390) *Wittgenstein on Human Nature*, trans. S. Alavinia, Tehran: Hermes. (in persian)
- Johnston, P. (1993) *Wittgenstein: Rethinking the Inner*, London, Routledge.
- Kenny, A. (1392) *Wittgenstein*, trans. M. Esmkhani, Tehran: Ghoghnoos. (in persian)
- Lowe, J. (1392) *An Introduction to the Philosophy of mind*, trans. A. Gholami, Tehran: Nashre Markaz. (in persian)
- Magee, B. (1386) *the great philosophers: an introduction to western philosophy*, trans. E. Fouladvand, Tehran: Nashre Kharazmi (in persian)
- McGinn, M. (1384) *Wittgenstein and Philosophical Investigations* trans. Ghanouni, Tehran: Nashre Ney. (in persian)
- Searle, J. (2008) *Intentionality: An Essay in the Philosophy of Mind*, First edition, Cambridge University Press.
- Shokrkon, H. and others (2012) *Psychological Schools and Their Critiques*, vol.2, Tehran: Samt (in persian)
- Wittgenstein, L. (1381) *Philosophical Investigations*, trans. F. Fatemi, Tehran: Nashre Markaz. (in persian)
- Wittgenstein, L. (1392) *Tractatus Logico-Philosophicus*, trans. M. Adibsoltani, Tehran: Nashre Amirkabir. (in persian)